

از: یادداشتهای مرحوم حافظ نور محمد «کهگدای»

رویداد های تاریخی

مستور رایت به محمد جان خان نوشت، بیا نزد سردار ولی محمد خان که حاکم تان است با پلتن خود باش، منصبت را به نایب سالاری ارتقا میدهم. محمد جان خان در جواب چنین نوشت: تو کافری و من مسلمان، بروی دین و آنخود دل مستوفی حبیب الله خان را که به پیشت نظر بند است، پُر بساز و نزد من روان کن تا دل من صاف شود. چون رایت همچنان کرد، بجواب ولی محمد خان نوشت که مدعا از خلاصی مستوفی بود، الحمد الله میسر گشت. باقی ما و شما بمیدان باهم می بینیم. رایت به محمد جان خان از نهایت سوز نوشت که در کوه نه و اگر در دشت بامن مقابله کنی فی ساعت یک لک کلدان به تو داده میشود.

مجاهدین چهار هزار زینه کمابیش به باغ شاه ساخته بودند و در غار بابیه شاه پر «درگوشه شرقی کوه آسمایی» بته ها را انبار نموده بودند تا در شب که این انبارها در داده شود و مجاهدین در هر حصه زینه ها را گذاشته به دیوار شیرپور بالا شوند و با هر تلفاتی که برای شان رخ دهد ارگ شیرپور را تسخیر نمایند و قتیکه به خیانت و تجویز غدارانه دپتی حیات خان، سرکردگان مجاهدین از همدیگر بدگمان شده آهسته آهسته متفرق میشدند. محمد جانخان غازی آن خطر را توطئه دانسته پابرجا ماند. و عطا محمد مامای محمد جان خان بوی گفت:

محمد جان! مردم همه رفتند، حتی از دور و پیش تو هم، بهتر است که موقع را غنیمت دانسته اقدام به بالاشدن بر شیرپور شود. محمد جانخان و همراهان در حدود صد عدد زینه را گرفته از دروازه روبروی باغ شاه بعجله بالا شد و بیرق سرخ خود را در بین شیرپور نصب کرد.

میگویند: وقتیکه محمد جانخان از سمت کوهستان «تگاو و نجر» بکابل رسید در شیرپور داخل و از جبهه خانه آنجا هر قدر اسلحه که توانست باخود برداشت و مابقی را حریق کرده و خود جانب بالاحصار رفت، چون سیف الدین خان او را در بالاحصارنگذاشت سپس از آنجا در کوه آسمایی بالا شد و توسط توپ جلوی توپ قاطری انگلیس را از حد بندر دیو در پشت بابر انداخت.

محمد ابراهیم پسر نایب شریف که از قدیم نوکر فرنگی بود انگلیس ها بواسطه او مردم افشار را در کوه آسمایی بالا کرده ظاهراً بنام کمک به جان محمد خان غازی ولی در باطن برای آنکه محمد جان خان را گرفتار کند. کذا: در زمستان ۱۲۹۷ ق امیر عبدالرحمن خان مردم کابل را در زیارت شاه مردان مهمانی داد در آنروز ده من برنج برای اهالی پخته بود. مستوفی میرمحمد حسین در پرزه کاغذی نوشته به امیر داد که محمد جانخان در همین جا شما را میزند. امیر به بهانه فوت خاشنه خود از آنجا رفت و حکم گرفتن محمد جانخان رداد.

گویند بعد از رفتن امیر خورد و نوش همه چور شد و ناظر که محمد عثمان خان نام داشت ناپیدا شد. مردم برای این قضیه هم بیت ها ساختند که یک مصرع آن چنین است:

ناظر چو موشی به غاری خزید

محمد جانخان غازی قریب یکماه و ده روز از سلطنت امیر عبدالرحمن خان گذشته بود که نزدش آمد. درین وقت امیر صاحب بخانه سردار محمد یوسف خان کاکای خود در گذر مرده شوی ها می نشست و محمد جانخان بحضور امیر مشرف شد.

وقتیکه امیر عبدالرحمن خان، جنرال محمد جان خان غازی را با عبدالغفور آخندزاده مسکونه لنگر، فقیر محمد صاحب و پسر عمویش را کشت شاعری این بیت را سرود:

بسی از هر طرف غازی رسیده	که دیده این چنین بلوا، که دیده
علم ها هر طرف چون لمعه نور	ز هر سو جانب کابل دویده
کمشتر سوی رابت دید، گفتا	چرا حیرانی و رنگت پریده
بگفت ملک کابل رفت از دست	که داک و سیم مایان شد بریده
امیر مؤمنان محبوس انگریز	ولیعهد است طفل ناز دیده
محمد جان غازی را خدایا	نگهدارش که دین حق گزیده
به ملا مشک عالم هم لقاده	که روی کافران هرگز نه دیده
به هر سو پاتن اردل پریشان	به سان آهوی صیاد دیده

فقیر محمد بگفتا یا الهی

دودست قاتل غازی بریده

مردم عوام یگان بیت های «گردکی» هم ساخته و آنرا در هر جا میخواندند که یک فرد آن چنین است:

خواریهایت ارمان، محمد جان خان به اولادان یعقوب دل بسوزان

این ابیات را چوکره خانم که نامش «نبات» بود و در مراد خانی سکونت داشت باخاتم «گلاب» به ساز و رقص میخواندند. وقتیکه امیر عبدالرحمن خان، جنرال محمد جان خان غازی را کشت، آنوقت بیت آخر را شاعر الحاق کرد که: دودست قاتل غازی بریده، چون امیرصاحب شنید که سازنده ها چنین مصرع را با آب و تاب می خوانند، فوراً خواندن این شعر را توسط خوانندگان موقوف کرد.

درمصرع دیگر: «بهرسو پلتن اردل پریشان» را که شاعر در بیت کنجانیده است اینست که از بسکه مردم در پی اردل «مردان کاکل دراز را اردل میگفتند» که آنها کمنازی انگلیسی را کشته بودند، میگشتند تا آنها را دستگیر کنند از اینرو کسانی که کاکل دراز داشتند تا پنج روپیه برای تراش کردن کاکل خود میپرداختند که بنام سر تراشیدن کاکل پنج روپیه گی مشهور بود.

کوتوال کرنیل عبداللطیف :

عبداللطیف خان در وقت امیر محمد افضل خان، کپیتان و در زمان امیر شیرعلیخان بخیث کرنیل مقرر شد و در شوربازار میزیست. او در وقت کرنیلی خود باغی در حاشیه شهدای صالحین ساخت که با انواع گلها و درختان مزین شده بود و یگانه محل تفریحگاه مردم کابل بشمار میرفت، چون باغ مقبول و مورد پسند مردم بود از اینرو مردم اشعاری در وصف این باغ چنین ساخته بودند: همو شرشره او، همو کش کنن گو، بخدا باغ لطیف است.... این باغ دارای مسجد و ارهت آب بود، اما اکنون اثری از آن نمانده است.

همینکه امیر عبدالرحمن خان بقدرت رسید نظریه عقده دیرینه که از او بدل داشت او را با میرسلطان در سلامخانه پغمان غرغره کرد و جسد وی را در حد راه «سنگ شاه و عروس» واقع گلدره انداختند. امیر عبدالرحمن خان در زیر درخت چارمغز رحمت الله در پراچی خیمه زد و یکماه در آنجا دربار کرد و اردو بازارش در محل طاق ظفر بود. در آنروزها فی روپیه سه تا سه و نیم سیرآرد و گندم فی روپیه چهار سیر قیمت داشت و مردم میگفتند که بسیار قیمتی شده است.

«پایان»